

تحلیلی بر مدرسه فکری سیاسی آیت الله خویی

عبدالوهاب فراتی

دانشیار پژوهشگاه اندیشه و فرهنگ اسلامی، قم، ایران
forati129@yahoo.com

چکیده

فهم حوزه معاصر نجف بدون شناخت مدرسه آیت الله خویی ممکن نیست. آیت الله خویی بدون اینکه خود مدعی مدرسه‌ای مستقل باشد، بی تردید صاحب مدرسه‌ای است که کلیت آن حوزه را در این دوره به خود مقید کرده است. این مدرسه واجد اتجاهات عام و خاصی است که هریک از شاگردان این مدرسه به نوعی نگهبان و بسط‌دهنده این اتجاهات اند. رویکرد عام این مدرسه تجنب از سیاست و اشتغال تمام وقت به علوم و معارف اسلامی؛ و رویکرد خاص آن ورود موقتی - برحسب ضرورت و اضطرار و نه از باب عناوین اولیه - در امور سیاسی است. بررسی آثار و عمل اجتماعی بسیاری از فقهای معاصر نجف نشان می‌دهد که آنان به شدت به رویکرد عام و خاص این مدرسه مقیدند و حتی آنانی که در خارج از نجف زندگی می‌کنند همچنان خود را در امتداد این مدرسه تعریف می‌کنند؛ اما اتجاهات عام و خاص این مدرسه چیست؟ پاسخ به این پرسش رسالت اصلی این نوشتار است؛ پاسخی که کمتر در ادبیات فارسی به آن توجه شده است. روش تحقیق در این مقاله ترکیبی از روش توصیفی، تبیینی و تحلیلی است که با مطالعات میدانی نیز عجین شده است. نتایج این تحقیق نشان می‌دهد که اتجاه عام و خاص این مدرسه همچنان حوزه نجف را به خود مقید نموده و بدون درکی از این مدرسه نمی‌توان حتی حوزه نجف را در غیاب آیت الله خویی شناخت. وازگان‌کلیدی: مدرسه خویی، حوزه صامته، ولایت فقیه، جهاد ابتدایی، عناوین اولیه.

درآمد

در حوزه نجف، مدارس فکری زیادی وجود دارد؛ اما مدرسه فکری آیت الله خوئی است که در آن محوریت یافته است. در واقع، مدرسه خوئی کانون این حوزه و بقیه مدارس در حاشیه آن به سر می‌برند. آیت الله خوئی نماد تفکر اصیلی در نجف است که از دوره شیخ طوسی به این سو، در این شهر باقی مانده است. از نظر برخی، شیخ الطائفه مؤسس اول حوزه نجف و آیت الله خوئی مؤسس دوم آن است و هر دوی آنان این حوزه را بر منهج واحدی هدایت نموده‌اند.^۱ حوزه نجف در طول حیات هزار ساله‌اش، تأکید وافری بر تأملات اجتهادی در علوم اسلامی داشت و برحسب «شرایط تاریخی» و نیز «ضرورت‌های اجتماعی» هر از گاهی در امور سیاسی دخالت و از کیان تشیع دفاع می‌کرد. اغلب این دخالت‌ها نیز نه از باب «عنوان اولیه» ولایت فقیه بلکه از باب عناوین ثانویه‌ای مثل ضرورت و اضطراب است و از نظریه روشنی در باب اداره دولت اسلامی حمایت نمی‌کرد. این رویه که قرن‌ها بر حوزه نجف سایه افکنده بود در دوره زعامت آیت الله خوئی به اوج رسید و او توانست حتی در غیاب خود این حوزه را مقید به چنین تراثی نماید. از این رو، مبالغه نخواهد بود که گفته شود آیت الله خوئی، عصاره تاریخ حوزه نجف است و بدون فهم مدرسه فکری او شناخت حوزه نجف نیز غیرممکن است. آیت الله خوئی بی‌آنکه دعوی مدرسه‌ای خاصی کرده باشد بی‌تردید، صاحب مدرسه است؛ گذشته از مبانی و شیوه درسی‌اش، اندیشه و عمل سیاسی‌اش نیز الگوی بسیاری از فقیهان معاصر است که آنان را به روشنی از سایر مدارس علمی در قم و نجف متمایز می‌سازد. از نظر این مدرسه:

۱. مهم‌ترین رسالت حوزه، تأمل مداوم در منابع دینی است که بر اساس روشی متفاوت‌تر از حوزه قم به دست می‌آید. در این روش آنچه اهمیت دارد احراز دلالت نص است و کمتر به عرف و بناء عقلاء، به‌ویژه در بخش غیر عبادات توجه می‌شود. فقه نیز در این مدرسه، نه فقه کشف بلکه فقه عذر است و بیشتر بر اصول عملیه تکیه دارد (علیدوست، ۱۳۹۶)؛^۲

۱. به نقل از: الغریفی، معهد الخویی، سایت:

<http://www.alkhoei.net/ar/>

2. <http://mobahehat.ir>.

۲. ادله لفظی، دلالتی بر ولایت عامه فقیهان ندارند و فقیهان تنها از باب قدر متیقن افراد جایزالتصرف در امور حسبیه در چنین اموری دخالت می‌کنند. میزان تصرف فقیه در امور حسبیه متعارف نیز حد ضرورت و اضطرار است. فقیه حتی در حد مصلحت، مجاز به تصرف نیست؛

۳. به‌رغم تمایلات مردمی در برخی از رخداد‌های سیاسی، مثل انتفاضه شعبانیه که خواهان سرنگونی دولت بعث و اقامه «حکومت دینی» در عراق بودند، مرجعیت اعلیٰ یا نمایندگان او، تنها «عهده‌دار نظارت بر امورند» و تنها دلیل دخالت در این امور را «وضعیت دشوار عراق» می‌دانند (خویی، ۱۴۱۱)؛

۴. رهبری سیاسی و ممارست‌های روزانه در امور سیاسی نیاز به ابزارهای مطمئن و کارآزموده در میدان سیاست دارد که معمولاً مرجعیت شیعه فاقد آن است (خویی، ۱۳۹۷)؛

۵. تنها راه حفاظت از حوزه هزارساله‌ای که بعضی‌ها کمر به نابودی آن بسته‌اند استراتژی مقاومت غیرفعال است (تبرائیان، ۱۳۹۱: ۲۴۵) مقاومتی که هم مانع تعرض حاکمیت سیاسی به حوزه می‌شود و هم مانع رادیکال شدن روحانیت.

مجموعه این ویژگی‌ها سبب می‌شود تا مدرسه فکری آیت‌الله خویی، مدرسه‌ای متمایز شود و حتی آن را از سایر مدارس فکری در حوزه نجف متفاوت سازد.

روش تحقیق

در این تحقیق تلاش می‌شود از سه گونه شناخت؛ یعنی «توصیفی»، «تبیینی» و «تحلیلی» استفاده شود. به همین دلیل در این اثر، به غیر از بهره‌مندی از روش‌های کمی، مثل «مصاحبه با برخی از آگاهان حوزه نجف» و «مطالعات میدانی» که پایه‌های اولیه این تحقیق بر آن استوار است، تلاش می‌شود به صورت ترکیبی از روش‌های «توصیفی»، «تبیینی»، «تحلیلی» بهره برد:

۱. توصیف جریان: توصیف^۱ به معنای بیان ویژگی‌ها، اشتراک‌ها و همانندی‌های امر مورد مطالعه با دیگر امور است. بیان ساده سرگذشت و تاریخ امر مورد مطالعه نیز توصیف خوانده می‌شود.

1. Description

در توصیف، شناخت به مثابه آینه‌ای است که شیء در آن، تنها باز نموده یا محاکات می‌شود. وظیفه پژوهش‌گر تنها این است که آنچه را که می‌یابد، ثبت کند. این مرتبه از شناخت ساده‌ترین نوع شناخت است و از طریق جمع‌آوری اطلاعات ذیل به دست می‌آید:

- تاریخچه و فرآیند و تبارشناسی
- شناخت وضعیت موجود
- منادیان، مؤسسان، شارحان و توزیع‌کنندگان
- ارتباطات علمی و فرهنگی هر یک از جریان‌ها با داخل و خارج از حوزه نجف
- گروه‌های سنی و اقشار عامل و مخاطب
- میزان و ابزارهای فعالیت آن‌ها در رسانه‌ها
- گستره جغرافیایی

۲. **تبیین جریان:** تبیین^۱ چیزی بیش‌تر از وصف و بیان ویژگی‌هاست. در تبیین یک جریان، هر چند می‌بایست به جبرهای تاریخی، اقلیمی و فرهنگی حاکم بر یک جریان فکری توجه کرد؛ اما این اراده، ارزش‌ها، اندیشه‌ها، اهداف و مطالبات انسان‌هاست که در ساختن یک جریان تأثیر گذارند و عمل سیاسی او را شکل می‌دهند. از این‌رو، می‌بایست در تبیین یک جریان به مؤلفه‌های ذیل پرداخت:

- مبانی معرفتی، دینی و ارزشی
 - تبیین رویکردهای سیاسی و اجتماعی
 - تبیین اقدامات و عملکردها با تأکید بر جهت‌گیری‌ها و مواضع اخیر سیاسی آن‌ها
۳. **تحلیل جریان:** مراد از تحلیل یک جریان، واکاوی و تکه‌تکه کردن امکانات و ظرفیت‌های یک جریان و نیز نمایاندن مدلولات ضمنی و استلزامی مفهومی آن جریان است. به همین دلیل در سطح تحلیل، مؤلفه‌های ذیل مورد بررسی قرار می‌گیرد:

- ظرفیت‌ها و امکانات
- مشکلات و آسیب‌ها
- پیش‌بینی آینده

۱. تجنب از سياست‌ورزی؛ رویکرد اصلی مدرسه خویی

گفته شد مبنای اصلی مدرسه خویی، دوری از سیاست است، مگر آنکه ضرورتی آن را به صورت محدود بر هم زند. این مبنا که تباری در گذشته حوزه نجف داشت، به تدریج در مدرسه آیت‌الله خویی مستند به ادله فقهی شد و خود او نیز حضور هشتادساله‌اش در نجف را بر اساس همین مبنا استوار ساخت. قدرت علمی و اقتدار معنوی او در نجف نیز موجب شکل‌گیری سبک و سیاقی در میان روحانیون در تعامل با امور سیاسی شد که همچنان در قبال بسیاری از رویه‌های دیگر سیاسی قابل توجه است. خویی که در ایام پر التهاب قرن بیستم وارد نجف شده بود، حوادث بسیاری را در این حوزه دید و طبیعی است کسی مانند او در سیاست احتیاط پیشه کند. گذشته از مبانی فقهی ایشان که در مباحث بعدی به آن‌ها اشاره خواهیم کرد، زندگی در جمع اهالی نجف که دستاورد زیادی در سیاست‌ورزی نداشتند او را قانع می‌کرد که کمتر در سیاست عراق دخالت کند و به نقد مبانی فقیهانی پردازد که حامی نظم دینی‌اند. او نه تنها دلالت ادله روایی چنین مداخلاتی را نقد کرد، بلکه خواهان رفتاری هوشمندانه در قبال دولت‌های عراق بود. رفتاری که منتج به حفظ و برتری فرهنگی و علمی حوزه‌های علمیه بر سازمان سیاست می‌شد. به گفته سید موسی خویی (نوه آیت‌الله خویی) که بیش از چهل سال در کنار پدر بزرگش زندگی کرده، رهبری سیاسی و ممارست‌های روزانه در امور سیاسی نیاز به ابزارهای مطمئن و کارآزموده در میدان سیاست داشت و آیت‌الله خویی فاقد آن بود (خویی، ۱۳۹۷). بی‌تردید، قید «مطمئن و کارآزموده» اشاره به تجربه سیاست‌ورزی روحانیت نجف دارد که در پاره‌ای از موارد نتایج روشنی نداشت، بلکه بالعکس به تضعیف حوزه منجر شده بود. از سوی دیگر مرجعی که اخبار دقیقی، از خارج از بیت خود نداشت چگونه می‌توانست نسبت به آنچه در سپهر سیاست می‌گذرد موضعی مطمئن اتخاذ نماید؟ به همین دلیل آیت‌الله خویی تنها در مواردی ورود پیدا می‌کند که نخست اطلاعات روشنی داشته باشد و ثانیاً به نتایج رفتارش اطمینان حاصل کند. این گونه موارد که اندک و البته پر اهمیت به حساب می‌آمد، هرگز نمی‌توانست از او مرجعی سیاسی بی‌آفریند؛ چرا که او در اغلب رخدادهای سیاسی ساکت بود و نمی‌توانست با آنچه امام خمینی و شهید صدر مطالبه می‌کنند همراه شود.

در منزل آقای خویی در زمان انقلاب ایران، دو جناح موافق و مخالف با جریانات

ایران حضور داشت و به آقا گزارش‌های مختلف می‌دادند. یک گروه، اوضاع ایران را خیلی منفی جلوه می‌داد و از انقلابیون ایران بد می‌گفتند. یک گروه هم خود ما بودیم که سعی می‌کردیم واقع‌بینانه گزارش دهیم. روز عاشورای ۱۳۵۷ که تهران شاهد تظاهرات سنگین بود آقای طالقانی هم حضور داشت، خبر را ساعت ۲ ظهر از رادیو شنیدیم. ما در کربلا بودیم. یکی از آقایان در حیاط منزل نشسته بود و خبر را این‌گونه تحریف کرد که در ایران تظاهرات شده و فضا دست مارکسیست‌ها بوده و تصاویر لنین و مارکس را در دست داشته‌اند. اخوی بزرگ‌تر ما که آنجا بودند به این آقا گفتند: «آقا سید، چرا خبر را دگرگون می‌کنی؟ بگو که در تظاهرات، آقای طالقانی حضور داشت و نماز خواندند و قطعنامه درخواست برپایی حکومت اسلامی صادر شد و یک عده هم در گوشه و کنار خواستند به نفع مارکسیسم شعار بدهند که مردم آنان را خاموش کردند». (خویی، ۱۳۹۷).

سید موسی خویی در ادامه می‌افزاید:

خب می‌بینید که یک خبر در عرض پنج دقیقه چقدر جابه‌جا می‌شود. من بالا رفتم و دیدم آقا تنها نشسته‌اند. به ایشان گفتم: «حاج آقا می‌بینید که خبر چگونه در عرض چند دقیقه تغییر می‌کند؟!». آقا گفتند: «پسر جان، من تصمیم گرفته‌ام در سیاست دخالت نکنم. هر چه می‌خواهند بگویند، بگویند». ایشان وقتی دید ابزارهای کافی برای انتقال و دریافت اخبار ندارد، تصمیم گرفت دخالت نکند تا مبادا با دخالت ناقص، موجب دردسر شوند. همین‌که ایشان به‌طور جدی وارد صحنه نشدند، موجب دلخوری دوستان جوان انقلابی ایران شد. ترجیح ایشان این بود که در شرایط پیش‌آمده برای پیروزی اسلام دعا کنند. البته دست‌هایی هم در کار بود که ایشان را به سمت مخالفت با انقلابیون ببرد که ایشان مقابل این‌ها هم ایستادند (خویی، ۱۳۹۷).

در روزهای آخر عمر آقای حکیم، نوع برخورد رژیم بعث با نهاد مرجعیت تشیع و مخصوصاً آقای حکیم که از پایگاه مردمی عجیبی برخوردار بود، باعث شد آقای

خویی تأمل کند در اینکه این رژیم بعث، یک رژیم سفاک، خون‌خوار و ظالمی است و البته این نوع برخورد با حوزه و قلع و قمع روحانیت را تاریخ هم ثبت کرد که این چنین بود. مثلاً ما در هیچ جای تاریخ شاهد نبودیم که در یک زمان چهار مرجع بزرگ و شمار قابل توجهی از روحانیون به شهادت رسیده باشند. یا مثلاً در جریان انتفاضه شعبانیه فقیه عالی قدری چون آقای خلخالی با پسر و نوه‌هایش را بردند و معلوم نشد چه بر سر آن‌ها آوردند؟ یا نمونه دیگر همان قتل عام نیم میلیونی در ماجرای انتفاضه شعبانیه است که در عرض دو هفته صورت گرفت. شما این دو هفته را تقسیم بر ۱۴ روز کنید ببینید چند هزار نفر در روز قتل عام شدند که خیلی از آن‌ها زنده به گور شدند. در هر صورت آقای خویی با چنین پدیده‌ای روبرو بودند (تبرائیان، ۱۳۹۷).

من فکر می‌کنم قضیه نحوه مقابله رژیم بعث با حوزه خیلی مسئله مهمی است. اینکه آقای خویی به این رسید که بعضی‌های جنایتکار با کسی شوخی ندارند و زمان هم ثابت کرد که این‌ها چقدر جنایتکار و خون‌خوار هستند. آقای خویی به این مسئله توجه داشتند که باید حوزه را حفظ کرد؛ اما باز هم می‌بینیم که در اعتراض در صدور بیانیه‌ها و محکوم کردن اقدامات حاکمیت پهلوی دوم اصلاً درنگ نمی‌کردند (خویی، ۱۳۹۷).

۲. مبانی فکری - اعتقادی مدرسه خویی

همچنان‌که گفته شد، بی‌رغبتی مدرسه آیت‌الله خویی به امور سیاسی هرگز به معنای بی‌توجهی آنان به ابعاد سیاسی دین نیست. اینکه دین، توجهات مهمی به امور سیاسی دارد دلیلی بر آن نمی‌شود تا نظریه‌ای در باب اداره دولت و جامعه از ادله لفظی آن استنباط کرد و بی‌مهابا روحانیت را درگیر امور سیاسی نمود. این نشان می‌داد که این مدرسه، منکر وجود نشانه‌های دینی در باب سیاست نیست؛ اما زائد بر آن، علاقه‌ای به استنباط نظریه‌ای در باب دولت دینی ندارد و از عالمان دینی نیز می‌خواهد تا چندان خود را با امور سیاسی آلوده نکنند. به همین دلیل:

۱. از نظر این مدرسه، اسلام دربرگیرنده «سیاسات» است و قادر است مسلمانان را به سوی یک زندگی آزاد و با کرامت رهبری نماید. این نگرش که ریشه در «شرع قویم» دارد، روایتی از تعامل دین و سیاست برمی‌گزیند که در آن سیاست بر دین غلبه نیابد و اجتهاد را در مقابل نص قرار ندهد. از این رو، دین از نظر این مدرسه بر سیاست برتری دارد و نباید اجتهاد شیعی در خدمت مصالح سیاسی قرار گیرد. این نشان می‌دهد که دین بر سیاست حکم می‌راند و تمام قوانین مربوط به سیاست مدن، علوم اجتماعی، اقتصادی و اخلاقی، از منابع اسلامی به‌ویژه قرآن اخذ می‌شوند (خویی، ۱۴۳۰: ۵۸). به همین دلیل بود که آیت‌الله خویی به طبیعت حکم در دولت اسلامی اهمیت بسیاری قائل بود و از روش‌هایی که پیامبر اسلام^(ص) در اداره امور سیاسی و اجتماعی مدینه به کار می‌برد در تحلیل‌های اجتهادی‌اش سخن می‌گفت. او دولت پیامبر^(ص) را نمونه‌ای از اداره دولتی می‌دانست که بر اساس عدالت و مساوات مردم تدبیر می‌شد. حاکم در این جامعه نیز امانت‌دار بیت‌المال بود و هرگز نمی‌توانست بر اساس اجتهاد شخصی‌اش بیت‌المال را صرف کند (خویی، ۱۴۰۹، ج ۵: ۱۳۸-۱۴۵). او هم‌چنین در تفسیر قرآن تأکید می‌کرد که آیات زیادی از آن به شئون مختلفی از زندگی دنیوی پرداخته و قوانین متعددی در سیاست مدن و نظم اجتماعی بیان فرموده است (خویی، ۱۴۳۰: ۵۸). البته او درباره دیدگاه قرآن درباره قوانین جنگ و صلح بیشتر سخن گفت و اثری مستقل در این باره نوشت. آیت‌الله خویی از معدود فقیهانی بود که قائل به جهاد ابتدایی در عصر غیبت بود. بی‌تردید طرح جهاد ابتدایی از نظر او به معنای انتقادی او به روایاتی بود که خروج بر حکام و خلفای جور قبل از ظهور امام مهدی^(عج) را حرام می‌دانستند (خویی، ۱۳۶۸: ۱۴۱۰). این دیدگاه که در اوان انتفاضه شعبانیه عراق، به نگرارش در آمد به معنای صحنه نهادن بر شورش مردم عراق علیه رژیم صدام بود و عملاً نیز خود او را درگیر مسئله انتفاضه نمود.

۲. از نظر آیت‌الله خویی ولایت نبی اسلام^(ص) مشتق از ولایت الهی بود و به همین دلیل برحسب سعتی که نبوت آن حضرت و خاتمیتش داشت گسترده بود. آیه شریفه «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ» (احزاب: ۶) دلالت آشکار بر این وسعت دارد. ولایت امام علی^(ع) نیز بنا به واقعه غدیر، مشتق از ولایت پیامبر^(ص) بود و امامت او نیز جزء مکمل رسالت و استمرار بخش آن به شمار

می‌رفت؛ اما ولایت فقیهان در غیاب امام (عج) محدود به حدود فقاہت و مسئولیتشان در قبال مؤمنان است. حدود فقهی این ولایت بر اساس آنچه از ادله لفظی استنباط می‌شود عبارت‌اند از: منصب افتاء و منصب قضاء، غیر از این منصب یعنی تصرف در انفس و اموال مردم که از آن به ولایت مطلقه فقیه تعبیر می‌شود، از نظر معظم فقهاء شیعه قابل اثبات نیست و فقیه نمی‌تواند همانند امام معصوم^(ع) در چنین اموری تصرف نماید (خویی، ۱۴۳۰: ۵۸)؛ آری فقیه تنها می‌تواند در امور حسبیه از باب قدر متیقن تصرف کند و این تصرف ربطی به ولایت او ندارد. او که دلالت ادله لفظی درباره ولایت سیاسی فقیهان را غیر تمام می‌دانست، به نقد تک‌تک روایات وارده در این باب پرداخت و به‌طور صریح عبارت مشهور در توقیع شریف؛ یعنی «فانهم حجتی و انا حجه الله» را متناسب افتاء و قضاء دانست و آن را بی‌ربط با تسلط علما بر اموال و انفس مردم دانست (خویی، ۱۴۳۰: ۱۵۶-۱۷۰).

ترکیب این دو ایده به معنای آن است که دین، انگاره‌ها و ارزش‌های ولایی درباره امور سیاسی دارد و همواره باید برتری خود بر سازمان سیاست را حفظ کند. حراست از دین از یک‌سو و نیز هدایت متولیان سیاسی از سوی دیگر، رسالت اصلی روحانیت است که مرزبندی دقیقی با «نظریه دولت دینی» و به تبع «ورود روحانیت» در ابعاد مختلف سیاست‌ورزی دارد.

۳. اندیشه سیاسی - اجتماعی آیت‌الله خویی

درباره دیدگاه و مواضع سیاسی آیت‌الله خویی روایت‌های متفاوتی وجود دارد. در زمان حیات ایشان، برخی او را مخالف ولایت فقیه (معرفت، ۱۳۶۰: ۳۵) و بعد از وفاتش او را حامی ولایت فقیه دانستند (معرفت، ۱۳۷۹: ۲۱). پیش از آنکه به داوری درباره هر یک از این دیدگاه‌ها بپردازیم، لازم است به کتب فقهی خود آیت‌الله خویی مراجعه و از نمایی نزدیک به بررسی آرای فقهی او به لحاظ تاریخی پرداخته شود.

به‌طورکلی می‌توان گفت که آیت‌الله خویی همانند آخوند خراسانی در، حاشیه بر مکاسب، سید محسن حکیم در نهج الفقاہه و نیز سید احمد خوانساری در کتاب جامع المدارک اولاً اعتقادی به ولایت فقیه نداشت و ثانیاً به جواز تصرف فقیه از باب قدر متیقن قائل شده بود (خویی، ۱۳۶۸، ج

۵: ۵۲)؛ با این تفاوت که حکیم و خوانساری تلقی اضیقّی از امور حسبیه داشتند، ولی آیت‌الله خویی به تدریج بر وسعت قلمرو امور حسبیه افزوده بود. آخوند خراسانی نیز امور حسبیه را تا «تدبیر بلاد» و «سیاست مدن» گسترش داد، اما اداره آنها را به «عقلای مسلمین و ثقات مؤمنین» تفویض نمود (کدیور، ۱۳۸۷: ۲۱۵). این در حالی بود که آیت‌الله خویی هرگز نتوانست از قدر متیقن بودن فقها در تولی امور حسبیه دل بکند و همانند آخوند خراسانی بر دامنه چنین اموری وسعت بخشید. در ادامه لازم است تا کلیت اندیشه آیت‌الله خویی را برحسب تاریخ نگارش آثار فقهی مورد بررسی قرار دهیم.

۳-۱. دهه سی و مصباح الفقاهه

در این دهه آیت‌الله خویی سه اثر مرتبط با بحث ولایت فقیه دارد: یکی **تقریرات مکاسب** شیخ مرتضی انصاری و دیگری دو کتاب فتوایی یعنی **تعلیقات بر العروه الوثقی** سید کاظم یزدی و **منهاج الصالحین** سید محسن حکیم. در هر یک از این سه اثر، آیت‌الله خویی همانند انصاری و حکیم، شئون فقیه را بر اساس ادله لفظی منحصر به افتاء و قضاوت می‌داند و در غیر آن دو، منکر ولایت فقیه است. از نظر او اذن فقیه برای تصرف در اموری همچون امور افراد بی سرپرست، حدود و تعزیرات، اوقاف عامه و صرف سهم امام^(ع) از خمس، از باب قدر متیقن لازم است (خویی، ۱۳۷۷: ۲۷۸-۳۰۱).

۳-۲. دهه چهل و کتاب التفتیح

در مهر ۱۳۴۴ ش. **تقریرات التفتیح فی شرح العروه الوثقی: التقلید آیت‌الله خویی** منتشر شد (الغروی، ۱۳۸۵: ۳۵۵-۳۶۳). او در این اثر معتقد بود که روایاتی که در اثبات ولایت مطلقه به آنها استدلال می‌شود یا اشکال سندی دارند یا اشکال در دلالت. تنها چیزی که از روایات معتبره استفاده می‌شود آن است که فقیه تنها در افتاء و قضاوت ولایت دارد. وانگهی ولایت عرفا از شئون قضاوت نیست و نمی‌توان به صرف اینکه فقیه در برخی روایات وارد مثل مقبوله عمر بن حنظله منصب قضاوت دارد اثبات کرد که ولایت هم دارد. ولایت و قضاوت دو امر مستقل اند و جعل مستقلاً به هر یک از آنها تعلق می‌گیرد. نهایت می‌توان گفت فقیه در عصر غیبت، از باب قدر متیقن ولایت دارد

و می‌تواند در امور حسبه تصرف کند. با این همه او تأکید می‌کند که گرچه فقیه قدر متیقن در این امور است؛ اما ولایتی همانند ولایت پیامبر (ص) و ائمه (ع) ندارد تا اینکه متمکن از تصرف در غیر مورد ضرورت و موردی که نیازی به انجام آن نیست، باشد.

در عصر غیبت ولایت برای فقیه با هیچ دلیلی اثبات نمی‌شود، ولایت اختصاص به پیامبر (ص) و ائمه (ع) دارد، آنچه به استناد روایات برای فقیه اثبات می‌شود، دو امر است اول: نافذ بودن قضاوت، دوم حجیت فتوی؛ اما فقیه حق تصرف در اموال بی‌سرپرستان و دیگر شئون ولایت را ندارد، جز در امور حسبه. فقیه در این امور ولایت دارد، اما نه به معنای ادعا شده، بلکه به معنای نفوذ تصرفاتش بشخصه یا از سوی وکیلش و منعزل شدن وکیلش به واسطه موت فقیه و این از باب اخذ به قدر متیقن است، زیرا تصرف در مال احدی جز با اذن او مجاز نیست، آن‌چنان‌که اصل، عدم نفوذ فروش مال افراد بی‌سرپرست و غایب، یا تزویج کودکان است؛ الا این‌که چون از امور حسبه است و چاره‌ای جز وقوع آن‌ها در خارج نداریم از این مطلب کشف قطعی از رضای مالک حقیقی یعنی خداوند متعال می‌شود و این‌که او آن تصرف را حقیقتاً نافذ کرده است و قدر متیقن کسانی که مالک حقیقی راضی به تصرفات اوست، فقیه جامع الشرائط است، بنابراین آنچه برای فقیه ثابت است جواز تصرف است، نه ولایت (الغروی، ۱۳۸۵: ۳۶۳-۳۵۵).

این نشان می‌دهد که آیت‌الله خویی در نیمه دهه چهل همچنان منکر ولایت فقیه است و صرفاً به جواز تصرف فقیه از باب قدر متیقن در امور حسبه با مصادیق پیش‌گفته (امور افراد بی‌سرپرست، حدود و تعزیرات، اوقاف عامه و صرف سهم امام (ع) از خمس) فتوا داده است.

۳-۳. دهه پنجاه و مبانی تکمله المنهاج

آیت‌الله خویی در این دهه، سه اثر مهم دارد: تکمله المنهاج و مبانی تکمله المنهاج به قلم خود ایشان در فقه جزائی و تقریرات مبانی فی شرح العروه الوثقی به قلم فرزندش آقا سید محمدتقی خویی است. او در کتاب اول، برخلاف آثار پیشینش ادله لفظی برای اثبات منصب قضاوت فقها را

ناتمام می‌داند و تنها آن را از باب قدر متیقن می‌پذیرد (خویی، ۱۳۹۳، ج ۱: ۶-۸)؛ اما در همین اثر، اقامه حدود توسط حاکم جامع‌الشرایط را جایز می‌داند. از نظر وی، «اجرای حدود در جهت مصلحت همگانی، جلوگیری از فساد و انتشار تبهکاری و سرکشی بین مردم است. این [دلیل] با اختصاص آن به زمانی خاص منافات دارد، زیرا حضور امام^(ع) قطعاً در آن مدخلیتی ندارد. حکمت مقتضی تشریح حدود به اقامه حدود در زمان غیبت حکم می‌کند آن‌چنان‌که به زمان حضور حکم می‌کرد.» علاوه بر این ادله حدود در کتاب و سنت اطلاق دارد و مقید به زمان خاصی نیست. گرچه متصدی آن در ادله مشخص نشده است اما اجرای حدود بر هر مسلمانی مشروع نیست و فقها نیز تنها از باب قدر متیقن متولی اجرای حدودند (خویی، ۱۳۹۳، ج ۱: ۲۲۴-۲۲۵).

در دی‌ماه ۱۳۶۰ که آقا سید محمد تقی، تقریرات درس پدرش را منتشر کرد، آیت‌الله خویی تأکید نمود که ولایت حاکم شرع هیچ دلیل لفظی ندارد تا به اطلاق آن تمسک شود؛ لذا تا مصلحت ملزم‌ه‌ای در حد حفظ حیات صغیر در میان نباشد فقیه مجاز به تصرف نیست (خویی، ۱۳۶۰: ۲۴۶-۲۴۷) این تأکید دوباره‌ای بر شرط ضرورت و اضطرار جواز تصدی از باب قدر متیقن است.

۳-۴. اواخر دهه شصت و کتاب الجهاد منهاج الصالحین

در تابستان ۱۳۶۹ بیست و هشتمین چاپ منهاج الصالحین با اضافه شدن کتاب جهاد بعد از امر به معروف و نهی از منکر منتشر شد. این اثر از آن جهت اهمیت دارد که تاریخ نگارش آن مصادف است با انتفاضه شعبانیه عراق و عملاً نظرات او درباره جهاد بهره‌ای از تجربه دارد. خویی در سن هشتاد و یک سالگی مراد از جهاد را قتال برای اعلائی کلمه اسلام و اقامه شعائر ایمان دانسته است. از نظر او تخصیص حکم جهاد به زمان حضور معصوم^(ع) با نصوص اسلامی سازگاری ندارد و جهاد در عصر غیبت نیز واجب است (خویی، ۱۴۱۰: ۳۶۱-۳۶۴)؛ اما آنچه در مشروعیت اصل جهاد اهمیت دارد اذن امام^(ع) است که در عصر غیبت: «و جوب آن منوط به تشخیص مسلمین کارشناس در موضوع است که آیا جهاد در آن شرایط مصلحت اسلام است؟ بر اساس اینکه قدرت کافی از حیث عدد و تجهیزات برای راندن ایشان [کافران] به نحوی که [مسلمانان] در معرکه خسارت نبینند فراهم است، وقتی این شرایط مهیا بود جهاد و قتال با ایشان واجب است. روایات حرمت خروج مسلحانه

بر حکام و خلفای جور قبل از قیام قائم^(ع) از مسئله جهاد با کفار از اساس اجنبی است و به آن هیچ ربطی ندارد» (خویی، ۱۳۶۹: ۳۶۴-۳۶۶).

بر فقیه است که با کارشناسان بصیر مورد اعتماد مسلمان در این امر مهم مشورت کند تا اطمینان یابد که مسلمین از حیث عدّه و عدّه قدرت کافی برای غلبه بر کفار حربی دارند و از آنجا که عملی شدن این مهم در خارج نیاز به رهبر و فرمانده نافذالامر بین مسلمانان دارد، به ناچار فقیه جامع شرایط برای چنین کاری متعین است. پس او متصدی این امر مهم از باب حسبه می‌شود، بر اساس اینکه تصدی غیر او موجب هرج و مرج شده نفوذ امرش نیز به شکل مطلوب و کامل محقق نمی‌شود (خویی، ۱۳۶۹: ۳۶۶).

این نشان می‌دهد که آیت‌الله خویی، فقیه را از باب حسبه ولی امر جهاد دانسته که با مشورت کارشناسان انجام وظیفه می‌کند و این وظیفه هیچ تفاوتی با وظایف فقیه در دیگر امور حسبیه ندارد؛ چرا که در هیچ کدام دلیل لفظی معتبری بر ولایت فقیه نیست، انجام همه آن‌ها نیز لازم و غیرقابل ترک است، دلیلی بر جواز تصرف غیر فقیه هم نیست، پس فقیه فرد قدر متیقن مجاز به تصرف در این امور است؛ اما آنچه در کتاب **الجهاد** اهمیت دیگری می‌یابد آن است که آیت‌الله خویی در چندین مورد از مستوای ضرورت و اضطرار که شرط نظریه جواز تصرف فقیه در امور حسبیه از باب قدر متیقن است عبور کرده و به مستوی مصلحت عمومی که شرط اعمال ولایت فقیه در امور عامه است قائل شده است. از جمله جداکردن صفوه الغنائم قبل از تقسیم، تصرف در اراضی مفتوحه عنوه، مصرف خراج، کمیت و کیفیت جزیه و عقد هدنه. با مبنای جواز تصرف از باب قدر متیقن تصرف بیش از حد ضرورت و اضطرار فاقد دلیل است. این موارد حتی با مبنای قبلی خود ایشان هم سازگار نیست.

۳-۵. آخرین فتاوی و صراط النجاه

فتاوی آیت‌الله خویی در این اثر آخرین نظرات ایشان در باب ولایت فقیه است. وی در ابتدای رساله مسائل و ردود در پاسخ به پرسشی درباره ولایت مطلقه فقیه تصریح کرده است: «معظم الفقهاء الامامیه لا یقولون به» (نجار، ۱۴۱۲: ۱۰). حدود سه سال بعد از وفات ایشان مجموعه سه جلدی

صراط النجاة فی اجوبة الاستفتاءات همراه با فتاوی آقای میرزا جواد تبریزی در اردیبهشت ۱۳۷۴ در قم منتشر شد. بی تردید آیت الله تبریزی بر آرای نهایی استادش آگاه بوده و عین همین فتوی را ذکر کرده است.

سؤال: آیا از علمای ما - از مراجع متقدم و متأخر - اجماعی بر ولایت فقیه شده است؟ حقیقت مسئله را نزد علمای اعلام که در عصر غیبت به ولایت فقیه فتوا داده‌اند توضیح دهید.

پاسخ: «ولایت فقیه بر امور حسبیه از قبیل حفظ اموال غایب و یتیم فاقد حافظ از قبیل ولی، موقوفات فاقد متولی از جانب واقف، فصل خصومت در مرافعات و مانند آن برای فقیه جامع شرایط ثابت شده است، اما زائد بر آن مشهور بین فقها عدم ثبوت است. خداوند داناست» (خویی، ۱۴۱۶، ج ۱: ۱۰).

ایشان در پرسش بعدی خمس را نیز در زمره موارد پیش گفته ولایت حاکم شرعی می‌شمارد:

سؤال: آیا حاکم شرع یا ولی فقیه مجاز است که آنچه زائد بر حاجت انسان است را برای مصلحت عمومی مؤمنین اخذ کند؟

پاسخ: «اگر چیزی ملک خاص او باشد، اینکه [اخذ آن] جایز است یا جایز نیست، تابع نظر حاکمی است که قائل به رأی اوست» (نجمار، ۱۴۱۶، ج ۱: ۱۱).

سؤال: آیا شما قائل به ولایت مطلقه فقیه هستید؟

پاسخ: «در ثبوت ولایت مطلقه برای فقیه جامع شرایط اختلاف است. معظم فقهای امامیه قائل به عدم ثبوت ولایت مطلقه فقیه جامع شرایط هستند و [ولایت فقیه] تنها در امور حسبیه قابل اثبات است» (نجمار، ۱۴۱۶، ج ۱: ۱۲).

ظاهراً این پرسش بعد از انتشار آرای ایشان در **جهاد منهای الصالحین** مطرح شده است:

سؤال: آیا مسئله ولایت عامه فقیه برای عوام مسئله‌ای تقلیدی است؟ کسی که از مرجعی تقلید می‌کند که قائل به ولایت عامه [فقیه] نیست، آیا جایز است که از اوامر ولی فقیه تبعیت کند؟ پاسخ: «اما ولایت عامه [فقیه] مسئله‌ای اختلافی بین فقهاست و مشهور عدم ثبوت آن است؛ اما در مسئله تقلید فرد عامی باید از اعلم تقلید کند و

از او در امور دینی تبعیت نماید. در صورت اختلاف نظر [فقیه اعلم و ولی فقیه] در امور مبتلابه او اگر رأی فقیه اعلم قبول ولایت عامه فقیه است باید در احکام و آثار از وی متابعت کند؛ و الا متابعت [از رأی ولی فقیه] بر او واجب نیست. خدا داناست» (نجار، ۱۴۱۶، ج ۱: ۱۲).

در فتاوی فوق دو نکته است:

نکته نخست، مشهور عدم ثبوت ولایت عامه فقهاست. معظم فقهای امامیه قائل به عدم ثبوت ولایت مطلقه فقیه جامع شرایط هستند. ولایه عامه و مطلقه در اصطلاح ایشان مترادف است؛ نکته دوم تأکید بر نظر نهایی ایشان است؛ یعنی فقیه تنها در امور حسبیه ولایت دارد، البته با تتبع در کلیه تألیفات ایشان، نظر مختار ایشان در امور حسبیه هم ولایت فقیه نیست، بلکه جواز تصدی فقیه از باب قدر متیقن است.

در مجموع، از آثار متعدد آیت‌الله خویی می‌توان چنین استنباط کرد که:

۱. تنها شأنی که ادله لفظی برای فقیه اثبات می‌کنند افتاء است و لاغیر و مکلفین موظفند در عمل به احکام شرعی به آراء او رجوع کنند؛
۲. هیچ دلیل لفظی در آیات و روایات معتبر در مورد فقیه در غیر افتاء در دست نیست تا با تمسک به عموم یا اطلاق آن‌ها بتوان ولایت فقیه را اثبات کرد، حتی ولایت فقیه در امور حسبیه نیز فاقد دلیل لفظی است. البته وی تا سال ۱۳۵۴ ش معتقد بود که شأن قضاوت نیز همانند افتاء با دلیل لفظی برای فقیه قابل اثبات است، اما بعد از انتشار مبانی تکمله المنهاج در این سال، ادله را در سند یا دلالت یا هر دو از اثبات ولایت قضایی فقیه عاجز یافت و تنها پذیرفت که فقیه از باب قدر متیقن مجاز به فصل خصومت و نیز اجرای حدود میان مردم است. قضاوت هیچ تلازمی با ولایت ندارد و هر یک نیازمند جعل جداگانه‌ای دارد؛

۳. به نظر ایشان نظر مشهور فقهای امامیه عدم ولایت فقیه در امور عامه است؛

۴. علیرغم انکار مطلق ولایت فقیه (چه در امور عامه یا ولایت مطلقه تا امور حسبیه) ایشان فقیه را قدر متیقن افراد جایزالتصرف در برخی حوزه‌های خاص دانسته است. در واقع محتمل نیست که شارع مقدس به انجام امور حسبیه از سوی غیر فقیه رخصت داده باشد. اینکه فقیه در این امور تصرف

می‌کند از باب جواز تصرف است نه ولایت؛

۵. میزان تصرف فقیه در امور حسبیه متعارف نیز حد ضرورت و اضطرار است. حتی در حد مصلحت، فقیه را مجاز به تصرف نمی‌داند؛

۶. حکم به رؤیت هلال ماه را از لوازم ولایت عامه یا مطلقه فقیه دانسته، صریحاً ثبوت هلال را از شئون فقیه نمی‌شمارد؛

۷. جهاد و لوازم آن از جمله امور حسبیه است و فقیه از باب قدر متیقن متصدی آن می‌داند به شرط اینکه او با کارشناسان معتمد مشورت نماید؛ البته در چند مورد در این بحث بجای ضرورت و اضطرار که شرط جواز تصدی فقیه از باب قدر متیقن است عدول کرده تصمیم‌گیری از باب مصلحت عمومی را برای فقیه به رسمیت شناخته است؛

۸. در آثار آقای خویی از اداره امور جامعه از قبیل نظم و امنیت و غیر آن‌ها به‌عنوان وظیفه فقیه از باب قدر متیقن یا غیر آن بحثی به میان نیامده است. هر چند می‌توان از باب تعمیم در امور حسبیه شبیه آنچه شاگردش میرزا جواد تبریزی قائل است او را معتقد به تصدی فقیه در این قبیل امور از باب قدر متیقن دانست.

۴. مدرسه خویی و شارحانش

آنچه آمد مبانی و اندیشه عام مدرسه فکری آیت‌الله خویی بود که اغلب فارغ‌التحصیلان و مقلدین این مدرسه را به خود وابسته کرده بود. در درس او که بیش از ۳۰۰ مجتهد شرکت می‌کردند و اغلب نیز صلاحیت داشتند جانشین او شوند، (خلخالی، ۱۳۹۱) به تدریج توانستند اندیشه و رویه استاد خویش در جهان تشیع را ترویج کنند و بدین‌گونه مدرسه فکری او را تداوم بخشند. بخشی از شاگردان وی که در نجف مانده و بعضی نیز به مقام مرجعیت رسیدند بر همان رویه ایشان مانده و بدین‌گونه بر تداوم سنت وی اصرار ورزیدند؛ گرچه این گروه از شاگردان خویی همچون سید محمد سعید حکیم، شیخ محمد اسحاق فیاض و بشیر نجفی، اقتدار کنونی خویش را در عراق بدون صدام تجربه می‌کردند و مانعی در ورود به حوزه سیاست نداشتند، اما هیچ علاقه‌ای به خروج از سنتی که استادشان در این شهر بنا کرده بود، نداشتند. آن تعداد شاگردان خویی که در اواخر دهه چهل

شمسی از عراق اخراج و روانه ایران شده بودند نیز اندیشه‌های او را در قم و مشهد به نحو چشم‌گیری رواج دادند. در مشهد شیخ میرزا علی فلسفی (۱۲۹۹-۱۳۸۴ ش) نیز همانند استادش خویی عمل می‌کرد. گرچه او در حوادث منتهی به انقلاب اسلامی از نهضت امام خمینی حمایت می‌ورزید و در پاره‌ای از موارد اطلاعیه صادر می‌کرد و عملاً نیز در برخی رخدادهای سیاسی شرکت می‌کرد، اما نظری همانند آیت‌الله خویی در باب ولایت فقیه داشت و بیشتر بر تدریس علوم حوزوی تأکید می‌کرد (فلسفی، ۱۳۹۴).

مهم‌تر از حوزه مشهد، حوزه علمیه قم بود که سنت آیت‌الله خویی در این شهر را رقیب سنت انقلابی امام خمینی قرار داد و عملاً بخش عمده‌ای از این حوزه را در اختیار خود گرفت. از این دوره به بعد، حوزه قم که تا حد زیادی از نظام فکری شیخ عبدالکریم حائری (۱۲۳۸-۱۳۱۵ ش) و سید حسین طباطبایی بروجردی (۱۲۵۴-۱۳۴۰ ش) اثر پذیرفته بود و به تدریج نیز از نهضت امام خمینی متأثر شده بود، میزبان گروهی از شاگردان آیت‌الله خویی شده بود که مبنای روش خاصی در تعامل با سیاست داشتند. از جمله می‌توان به حضور میرزا جواد تبریزی (۱۳۰۵-۱۳۸۵ ش)، میرزا کاظم تبریزی (۱۳۰۰-۱۳۷۴ ش)، سید محمد روحانی (۱۲۹۹-۱۳۷۶ ش)، سید ابوالقاسم کویکی (۱۳۰۴-۱۳۸۴ ش) و شیخ حسین وحید خراسانی (زاده ۱۲۹۹ ش) اشاره کرد که در گسترش مدرسه فکری آیت‌الله خویی در قم تلاش بسیاری کردند. علاوه بر این، توجه به استدلال‌ها و آرای خویی در درس فقیهانی که سابقه حضور در نجف نداشتند (سید محمدرضا گلپایگانی (۱۲۷۸-۱۳۷۲ ش) حسین علی منتظری (۱۳۰۱-۱۳۸۸ ش) و محمد فاضل لنگرانی (۱۳۱۰-۱۳۸۶ ش)) نیز بسیار چشم‌گیر بود. آنان چه در مقام رد و چه در مقام قبول و ابرام (علیدوست، ۱۳۸۶: ۲۲۱) به مبنای و افکار آیت‌الله خویی توجه بسیاری داشتند و انگار بدون توجه به نظرات وی گفتگوهای خود در ابواب فقه را کامل نمی‌دانستند. چه آنان که طرفدار نظریه سیاسی امام خمینی بودند و چه آنان که نبودند، به ناچار مجبور بودند موضع روشنی در قبال انتقادات آیت‌الله خویی به ادله لفظی ولایت فقیه برگزینند و به نوعی آن‌ها را قبول یا رد کنند.

اما آنچه در تحلیل شارحان فکری مدرسه آیت‌الله خویی اهمیت داشت اختلاف برخی از شاگردان وی در پاره‌ای از مباحث فقهی و نیز رویه‌های سیاسی بود که در سه حوزه اختلاف

داشتند: ۱. حوزه اختیارات فقیه در عصر غیبت؛ ۲. موضع آن‌ها در قبال بحث جهاد در کتاب *منهاج الصالحین*؛ ۳. روش و موضع‌گیری‌های سیاسی با استاد خویش.

۴-۱. اختلاف در بحث قلمرو اختیارات فقیه

به‌رغم وفاداری بسیاری از شاگردان آیت‌الله خوئی دربارهٔ اختیارات فقیه در عصر غیبت، برخی از آنان نظری متفاوت نسبت به استاد خویش دارند. از اتساع در مصادیق امور حسبیه تا تصدیق بر ولایت عامه فقیهان، می‌توان زاویه برخی از شاگردان وی از استاد خویش را دریافت. در ادامه به چنین تنوعاتی اشاره می‌شود:

۱. گروهی همانند آیت‌الله شیخ بشیر نجفی، سید محمدسعید حکیم و وحید خراسانی همانند استاد خویش، قائل به جواز تصرف فقیه از باب قدر متیقن در امور حسبیه‌اند. گرچه آیت‌الله وحید خراسانی در کتاب *العقد النضید* که تقریرات درس خارج فقه ایشان است از ولایت فقیه سخن نگفته است؛ اما محمدرضا انصاری قمی مقرر درس ایشان گفته است که «ترک شیخنا الاستاذ دام ظلّه البحث عن مسأله ولایه الفقیه فی هذه الدور» یعنی آیت‌الله وحید در این دوره خارج فقه متعرض بحث ولایت فقیه نشدند. البته در بحث ولایت عدول مؤمنین هم معلوم است که نظرات ایشان در این باره چیست؟ (سروش محلاتی، ۱۳۹۲) از آن جمله در جلد چهارم همین کتاب با اشاره به ادله ولایت فقیه می‌گوید: روایاتی که برای ولایت مورد استناد گرفته‌اند سند و دلالت تامی ندارند و سپس می‌افزاید: «و خلاصه الکلام ثبت انه لیس لنا نصّ واضح و صریح یمکن من خلاله اثبات ولایه الفقیه» یعنی هیچ روایتی که سنداً و دلالت تام داشته باشد و بتوان ولایت فقیه را از آن استفاده نمود وجود ندارد؛ و «ان جمیع النصوص المستشهد بها اما ساقطه من حیث السند او من جهة الدلاله او کلیهما» یعنی همه مستندات یا سنداً و یا دلالتاً ساقط است و یا اینکه از هر دو جهت مشکل دارد؛ و درنهایت، همانند استادش آیت‌الله خوئی گفته‌اند:

فرضاً اگر این ادله معتبر هم باشد، ولایت مطلقه را اثبات نمی‌کند؛ یعنی قلمرو ولایت در این روایات مطلق نیست. این ولایت اگر جعل هم شده باشد برای روشن شدن تکلیف اموری است که شارع راضی به ترک و اهمال در آن‌ها نیست.

حکمت جعل ولایت موجب انصراف این ادله به همان موارد معهود می‌شود. بیش از ضرورت چیزی وجود ندارد. دلیل دیگر غیر از روایات، اجماع است که اولاً محتمل المدرکیه است و ثانیاً چون دلیل اجماع لئی است باید قدر متیقن در آن اخذ شود. دلیل سوم یعنی ضرورت - امور ضروری‌ه‌ای که می‌دانیم شارع راضی به ترک و اهمال آن‌ها نیست - که این قابل قبول است (انصاری قمی، ۱۴۲۹: ۲۹۷).

شیخ بشیر حسین نجفی نیز در بحث اجتهاد و تقلید به جز منصب افتاء و قضاء، منصب دیگری که دلالت بر ولایت فقیه بر امور نوعیه داشته باشد را نمی‌پذیرد. او روایات وارده درباره نفوذ حکم فقیه را به قضاوت او میان مردم تقلیل می‌دهد و سخنی از ولایت سیاسی او به میان نمی‌آورد (نجفی بشیر، ۲۰۱۱: ۲۳۸) و جواز تصدی فقیه در امور حسیبه از باب قدر متیقن را می‌پذیرد (نجفی بشیر، ۲۰۱۱: ۲۱). این بدین معناست که فقیه محدوده روشنی از تصرف دارد و تصرف در امور حکومتی و سیاسی را به غیر از فقیهان واگذار و معمولاً در ادبیات خود از آن به «الدولة العراقية» یاد می‌کند. مراد او از دولت عراق، یک حکومت مرکزی است که بر تمامی عراق سیطره دارد و بدون هیچ تمایزی همه عراقی‌ها را شهروند خود می‌داند و مهم‌ترین وظیفه آن نیز مبارزه با فساد و ارهاب است (نجفی بشیر، ۲۰۱۵: ۲۴۸).

سید محمد سعید حکیم (متولد ۱۳۱۴ ش) نیز که جناح فرهنگی خاندان حکیم در حوزه نجف را بر عهده دارد و بعد از فوت استادش خویی به مرجعیت رسید و در سال ۱۳۷۱ ش نیز رساله عملیه خود را منتشر کرد، در کتاب **مصباح المنهاج** همانند سید محسن حکیم و خویی، افتاء، قضاوت و تصرف در امور حسیبه را جزء وظایف فقیه می‌داند و اعتقادی به ولایت فقیه بر «مناصب عامه» ندارد. او ضمن ضعیف دانستن سند اغلب روایات وارده، تأکید می‌کند که چنین احادیثی تنها بر خلافت فقها در تبلیغ حدیث و سنت دلالت دارند. تصرف در اموال و انفس مردم نیازمند عنصر عصمت است که در فقیهان وجود ندارد. (حکیم، ۱۹۹۴: ۱۹۵-۲۰۷).

۲. برخی دیگر از شاگردان آیت‌الله خویی همانند میرزا جواد تبریزی (۱۳۰۵-۱۳۸۵ ش) با اتساع در قلمرو حسیبه به نوعی از ایده استاد خویش فاصله گرفت و با حق فقیه در تولی امور عامه مخالفی نورزید. تبریزی همانند استادش خویی سند و دلالت ادله لفظی مربوط به ولایت فقیه را قابل

مناقشه می‌دانست. از نظر او، نهایت دلالتی که در این روایات وجود دارد همان ثبوت ولایت بر افتاء و قضاء است. این دو نوع منصب، تنها مناصبی است که مورد تأیید همگانی علما و نیز نصوص دینی است. فراتر از آن، یعنی ولایت فقیه بر اموال و انفس مردم، نه اجماعی است و نه هم مدلول آیات و روایات است، نهایت دلالت ادله لفظیه، همان دو منصب افتاء و قضاوت است.

به‌عنوان مثال برخی در اثبات ولایت فقیه به روایاتی که در شان عالمان وارد شده تمسک می‌کنند. مثل روایتی که مرحوم صدوق در عیون الاخبار نقل می‌کند که پیامبر (ص) فرمود: «اللهم ارحم خلفائی ثلاث مّرات، فقیل له: یا رسول الله و من خلفانک؟ قال: الذین یاتون من بعدی و یروون عنی احادیثی و سنتی، فیعلمونها الناس من بعدی» گذشته از اینکه این روایت مرسله می‌باشد هیچ دلالتی بر ولایت سیاسی فقها ندارد و چنین روایتی تنها بر جانشینی علماء از زعامت دینی پیامبر (ص) دارد که همان نشر احکام اسلام و ابلاغ آن‌ها به مردم است. شاهد بر چنین دلالتی نیز فقره پایانی روایت است که حضرت فرمود: فیعلمونها الناس من بعدی (تبریزی، ۱۴۳۰: ۳۱).

به‌رغم ایرادات یکسانی که تبریزی همانند آیت‌الله خوبی بر ادله لفظی روا می‌دارد، اما او احتمال می‌داد که ممکن است او را به اعتقاد به بی‌توجهی دین اسلام به وضعیت مسلمانان در عصر غیبت و سرگردانی آنان و نیز نقصان دین در توجه به سیاسات و بسط عدالت متهم کنند. به همین دلیل وی با توسعه در امر حسبه، حاکمیت فقیه را به رسمیت شناخت و او را متولی چیزی دانست که شارع راضی به ترک آن‌ها نیست. از نظر ایشان:

۱. مرضی شارع مقدس آن است که حکومت مسلمانان، باید به دست کسانی باشد که اهلیت شرعی برای ولایت بر امور مسلمین را داشته باشند؛
۲. آنچه مرضی شارع نیست آن است که امروزه حکومت در اغلب کشورهای اسلامی به دست کسانی است که چنین اهلیتی ندارند؛
۳. بر مؤمنان واجب است در صورتی که قدرت داشته باشند، دولت او را برچینند و سپس قدرت سیاسی را به فرد صالحی واگذار کنند؛

۴. اگر فقیهی احراز کند که فلان حاکم ظالمی است که قصدی جز مسلط کردن کفار بر جامعه اسلامی و نیز خار کردن مؤمنان ندارد و برطبق چنین احرازی بر مردم لازم بداند که بر او بشورند و دولتش را سرنگون کنند بر مردم واجب است که از او اطاعت کنند و بدین گونه، ولایت بر امور خویش را به وی واگذارند (تبریزی، ۱۴۳۰: ۴۱). اعم از اینکه خودش اداره نماید یا فرد مأذونی را بر این کار بگمارد؛

۵. جایز نیست دیگران دولت او را تضعیف و یا سرنگون کنند؛ چراکه تضعیف جامعه اسلامی و اختلال در نظام حرام است (تبریزی، ۱۴۳۰: ۴۱).

بدین ترتیب، تبریزی در فرجام نقد و ابرام خود بر ادله نقلی ولایت فقیه، از نظریه استادش فاصله گرفت و به نوعی با توسعه در امر حسیبه زعامت سیاسی فقیه را پذیرفت. از این رو، «ولایت بر امور حسیبه به نطاق واسع آن یعنی هر آنچه می‌دانیم شارع طالب آن است و برایش مکلف خاصی تعیین نکرده، از آن جمله بلکه اهم آن‌ها اداره نظام بلاد و تهیه مقدمات و استعدادات برای دفاع از آن‌ها، این برای فقیه جامع شرایط ثابت است، هکذا برای فقیه قضا در مرافعات و فصل خصومات است» (خویی، ۱۳۸۵: ج ۱، ۱۰).

۳. گروه سوم همانند آیت‌الله بهجت (۱۲۹۵-۱۳۸۸ ش) و سید محمدباقر صدر (۱۳۱۳-۱۳۵۹ ش) — که از آنان به فرزند معنوی آیت‌الله خویی یاد می‌کردند — اعتقاد و افری به حکومت دینی با محوریت فقیه داشتند. آنان نه تنها از ایده استاد خویش، فاصله گرفتند، بلکه مهم‌ترین ایراد آنان به مدرسه فکری او را بی‌تلاشی جهت فراهم کردن مقدمات چنین حکومتی می‌دانستند. البته آیت‌الله بهجت به دلیل سلوک عرفانی خود قدمی در این راه برداشت اما برخی او را در کنار امام خمینی و علامه طباطبایی، سه رکن انقلاب در بُعد تربیت روحانیون انقلابی می‌دانند (فریادگر توحید، ۱۳۸۳: ۱۸۰). این در حالی بود که شهید صدر با تبیین ابعاد سیاسی اجتماعی اسلام، نه تنها مدرسه‌ای در عرض مدرسه استادش بنا کرد، بلکه خود رهبری نهضتی در عراق را بر عهده گرفت که اساساً با آنچه استادش خویی می‌گفت تفاوت نظری و منشی بسیاری داشت.

آیت‌الله بهجت، برخلاف طرفداران «نظریه تعطیل» از یک‌سو و نیز برخلاف مرحوم بروجردی که به گفته او معتقد بود «اگر رژیم پهلوی را سرنگون کنیم نمی‌توانیم بجای او کشور را اداره کنیم»

(رخشاد، ۱۳۸۶، ج ۲: ۱۶۳) از سوی دیگر معتقد است «ایجاد حکومت اسلامی» واجب «و توان اداره کشور را نیز داریم» گرچه مراد او از توانستن، چیزی فراتر از علاقه عملی او به امر حکومت‌داری است، اما برآیند نظرات او برای جامعه مؤمنان، آن است که «اگر بتوانیم این کار را بکنیم واجب است و باید جلوی آن‌هایی که مانع این کار هستند را گرفت و آن‌ها را دفع کرد» (اسلام‌جو، ۱۳۸۶: ۱۶۵).

استدلال او بر لزوم تأسیس حکومت دینی بر فروض ذیل استوار بود:

* فرض اول: کتاب خدا و احکام و قوانین دین تعطیل شود؛

* فرض دوم: خودبه‌خود بماند، یعنی خودش وسیله بقای خود باشد؛

* فرض سوم: نیاز به سرپرست و حاکم و مبین دارد که همان ولی امر و مجتهد جامع‌الشرایط است (اسلام‌جو، ۱۳۸۶: ۷۲).

فرض اول، عقلاً و نقلاً باطل است؛ زیرا دین مبین اسلام، آیین خاتم است و تا ختم نسل بشر باید راهنما و آیین امت باشد؛ و فرض دوم نیز باطل است؛ زیرا قانون خودبه‌خود اجرا نمی‌شود و نیاز به شخصی یا اشخاص دارد تا آن را حفظ و به اجرا درآورد. به‌ناچار باید به فرض سوم قائل باشیم و بگوییم جامعه مسلمین را باید ولی امر با همه شئون و ابعاد آن اداره کند. از سوی دیگر نیز روشن است که جامعه نیاز به تشکیلات فراوان از جمله ارتش، آموزش و پرورش، دادگستری و... دارد و لذا باید دست ولی فقیه در همه شئون مادی و معنوی، مبین و شارح و راهنما و حلال مشکلات است. در نتیجه ولی فقیه باید تمام شئون امام معصوم^(ع) به‌استثنای امامت و آنچه مخصوص امام معصوم است داشته باشد تا بتواند اسلام را در جامعه پیاده کند و گرنه در صورت عدم تشکیلات حکومتی دشمنان اسلام نخواهند گذاشت که حکومت و آیین اسلامی پیاده شود (اسلام‌جو، ۱۳۸۶: ۷۳).

۴-۲. اختلاف در بحث جهاد در منهاج الصالحین

همچنان‌که گفته شد آیت‌الله خویی در سن هشتاد و یک سالگی و در آستانه انتفاضه شعبانیه عراق، کتاب جهاد را به نگارش درآورد که با توجه به دیگر اندیشه‌های فقهی‌اش، تعجب بسیاری را برانگیخت. او در این اثر استدلال کرد که جهاد ابتدایی به‌وقت خاصی اختصاص ندارد و حتی فقیه می‌تواند با مشورت لجنه‌ای از کارشناسان حکم به جهاد نماید. این سخن که از مستوی مباحث

پیشین وی خارج شده بود سبب شد تا شاگردانش سه موضع در این باره اتخاذ کنند:

۱. گروه اول کسانی بودند که رأی استاد خویش در کتاب **جهاد منهای الصالحین** را تلقی به قبول کردند. میرزا جواد تبریزی، بدون کمترین تغییری، نظر استاد خود را در کتاب جهاد پذیرفت. (تبریزی، ۱۳۸۴: ج ۱، ۳۷۵-۳۷۶) سید محمدحسین فضل‌الله در **الجهاد** نیز بر منهج استادش سلوک کرده و معتقد است: «جهاد در عصر غیبت از امور معلقه و معطله نیست. با تحقق شرایط جهاد تصدی آن بر فقیه جامع شرایط متعین است، برای قائلین ولایت عامه به همان عنوان و تحت عنوان امور حسبیه برای قائلین به ولایت خاصه مثل سید خویی» (فضل‌الله، ۱۹۹۸: ۱۳۹).

و سوم شیخ بشیر حسین نجفی است که معتقد است وجود امام معصوم^(ع) از شرایط جهاد ابتدایی است. برخلاف جهاد دفاعی که در هر زمان واجب است و مقید به وجود امام نیست (النجفی بشیر، ۲۰۱۰: ۱۵۴). با این همه او در **منهای الصالحین** که سه سال بعد از «مصطفی‌الدین القیم» به چاپ رسیده است فتوی داده است که «ظاهر عدم سقوط جهاد در عصر غیبت با تحقق شرایط و مصالح است» (نجفی بشیر، ۲۰۱۰: ج ۱: ۵۳۸)، اما یک سال بعد و در سال ۲۰۱۵ م در **الی المجاهدین من قوی الامن العراقیه و الحشد الشعبی** به نظر قبلی‌اش بازگشت و صراحتاً جهاد ابتدایی را منوط به اذن امام دانست. او در این اثر، ضمن تأکید بر لزوم مقاتله با کفار و مشرکین، القاعده و داعش را از مصداق بارز کفر و الحاد خواند و جنگ با آنان را همانند جنگ امیرالمومنین با خوارج دانست (نجفی بشیر، ۲۰۱۵: ۵۹)؛ او با تعبیر «علیکم بالجهاد» از فتوای آیت‌الله سیستانی حمایت و از مجاهدین عراقی خواست تا در آزادسازی عراق بکوشند. از نظر او جهاد دفاعی در عصر غیبت واجب کفایی است و نیازی به اذن فقیه ندارد (نجفی بشیر، ۲۰۱۵: ۵۹).

۲. دسته دوم اگرچه بر تمام **منهای الصالحین** تعلیقه زده‌اند، اما جواز جهاد ابتدایی در عصر غیبت را نپذیرفته‌اند، همانند شیخ حسین وحید خراسانی: «ظاهر سقوط و جوب جهاد فی عصر غیبت است. اقوی اعتبار اذن امام یا نایب خاصش در جهاد است» (وحید خراسانی، بی‌تا، ج ۲: ۳۸۳).

۳. دسته سوم: شاگردانی که ترجیح داده‌اند بر کتاب **جهاد منهای الصالحین** تعلیقه زنند، از جمله محمدسعید حکیم، محمد اسحاق فیاض و سید علی حسینی سیستانی نیز در این دسته است. ایشان در درس خارج اصول خود در سال ۱۳۶۵-۶۶ ش منکر مطلق ولایت فقیه (الربانی، ۱۴۳۵: ۴۹۰)

و در فقه فتوایی خود قائل به جواز تصرف فقیه از باب قدر متیقن در امور حسبیه است (سیستانی، ۱۴۲۵: ۱۵).

۵. تحلیل مدرسه فکری خویی

برآیند تأملات گفتار اول و دوم نشان داد که درک شرایط تاریخی و سیاسی نجف که آیت‌الله خویی قریب به هشتاد سال در آن زندگی کرد اهمیت بسیاری در ارزیابی کنونی ما از مدرسه فکری او دارد. مجموعه حوادثی که در فصل اول این اثر به آن‌ها اشاره شد می‌توانست عالمی همچون ایشان را قانع کند که بر همان منهج شیخ الطائفه حرکت کند و حوزه را چندان درگیر مسائل پر پیامد سیاسی ننماید. در واقع، شکست‌ها و مرارت‌هایی که روحانیت، طی قرن بیستم در این حوزه دیده بود آن قدر در برابر کامیابی‌های آن فزونی داشت که هر فردی مثل آیت‌الله خویی را قانع می‌کرد حوزه را از سیاست دور و تنها مرجعیت اعلی آن را برحسب ضرورت‌های مقطعی درگیر پاره‌ای از امور سیاسی نماید. چنین شرایطی می‌توانست بر نگرش او به نصوص دینی که دیگران آن‌ها را جهت سیاسی‌تر شدن حوزه فعال ساخته بودند تأثیر دیگری نهد. به همین دلیل، او مجبور بود به تفسیری از ادله لفظی بپردازد تا هم مانع تولید نظریه‌های درون فقهی در باب سیاست شود و هم در عمل مانع ورود روحانیون در امور سیاسی گردد. تنها نظریه‌ای که می‌توانست میان شرایط تاریخی نجف و مستندات فقهی او جمع برقرار کند نظریه «جواز تصرف فقیه در امور حسبیه» بود که هنرمندانه توسط او در مسائل داخلی عراق مدیریت می‌شد. نظریه او در قلمرو جواز تصرفات فقیه همان امور حسبیه بود که تفاوت‌های بسیاری با نظریه ولایت فقیه داشت. بر مبنای ایشان، اساساً فقیه ولایت ندارد و فقیهان نیز در چنین اموری فاقد نصب عامند و خارج از قلمرو احکام شرعی نیز اختیاری ندارند و آنان تنها از باب «ضرورت» و «اضطرار» و نه «مصلحت» در امور حسبیه تصمیم‌گیری می‌کنند. منصوبین و مأذونین و وکیلان فقیه با مرگ وی منعزل می‌شوند.

با این همه، محدود کردن حوزه تصرفات فقیه به امور حسبیه و خارج ساختن حوزه عمومی از تصرفات فقیه، الزاماً به معنای آن بود که آیت‌الله خویی مردم را متولی حوزه عمومی می‌دانست و بدین‌گونه ظرفیت مردم‌سالاری در تدبیر امور عمومی را افزایش می‌داد. با این همه مشکل اساسی که در

نظریه برخی از شارحان این مدرسه رخ می‌داد، آن بود که برخی از شاگردان این مدرسه برخلاف نظر استاد خویش قلمرو امور حسبه را موسع می‌انگاشتند و به تصرفات فقیه وسعت بیشتری می‌دادند؛ اما بررسی رویه عملی آنان نشان می‌دهد که هیچ‌یک از آنان به‌درستی نتوانستند از عهده مدیریت فقهی امور حسبه در معنای موسع آن برآیند. هیچ‌الگوی روشنی که دلالت کند آنان عملاً مدیریتی غیر ولایت فقیه به اجرا درآورده باشند وجود ندارد و آنان همان چیزی را پذیرفته‌اند که آیت‌الله خوئی بدان معتقد بود.

نتیجه‌گیری

با مروری بر آنچه آمد روشن شد که آیت‌الله خوئی - بنابر تجارب تاریخی و نیز مبانی فقهی خود - سنت و رویه‌ای در تعامل با سیاست برگزید که همچنان بر حوزه نجف حاکم است. این سنت که اتجاهی عام دارد می‌کوشد کلیت حوزه را از سیاست دور و مانع فعالیت گروه‌های انقلابی در حوزه نجف شود. البته این به معنای عدم وجود نگرش‌ها و اقدامات انقلابی در این حوزه نیست؛ چرا که صدر اول و صدر دوم، هر یک توانستند بر سرنوشت سیاسی بخشی از روحانیت نجف تأثیر نهند، اما آنان هرگز نتوانستند کلیت آن حوزه را - که در اختیار مدرسه خوئی بود - تغییر دهند. باین وجود، آیت‌الله خوئی هر از گاهی از باب ضرورت - مثل آنچه در انتفاضه شعبانیه رخ داد - در امور سیاسی دخالت می‌کرد، اما به محض ظهور کوچک‌ترین نشانه‌های افول آن ضرورت، مجدداً به همان اتجاه عام بازمی‌گشت و مقاومت غیرفعال را برمی‌گزید. شاید بتوان گفت اغلب شاگردان این مدرسه نیز بر همان سنت استاد خویش باقی مانده و به‌ندرت از رویه او عدول کردند.

منابع

- اسلام‌جو، حامد. (۱۳۸۶) پرسش‌های شما و پاسخ‌های آیت‌الله العظمی بهجت، قم: طوبی محبت، چاپ پنجم.
- انصاری قمی، محمدرضا. (۱۴۲۹) العقد النضید؛ تقریراً لابیحات المسجد الاعظم فی فقه العقود و المعاملات، قم: دارالتفسیر.

- تیرائیان، صفاءالدين. (۱۳۹۷/۵/۱۶) پاسخ به شبهات تاريخی پيرامون آيت الله سيد ابوالقاسم خوئی، در گفتگوی تفصيلی با پایگاه مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- _____ . (۱۳۹۱) انتفاضه شعبانیه، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- تبریزی، میرزا جواد. (۱۳۸۴) منهاج الصالحين، قم: نشر مدين.
- _____ . (۱۴۳۰ق) ارشاد الطالب في شرح المكاسب، قم: دارالصدیقه الشهیده.
- خلخالی، سيد سعيد. (۱۳۹۱/۱۰/۶) آيت الله خويی از نوادر علما در تاريخ تشيع بود، به نقل از: <http://shafaqna.com>.
- خويی، سيد ابوالقاسم. (۱۳۶۸ ش) مصباح الفقاهه، تقرير اباحت به قلم محمد علی توحيدى، قم: انصاریان.
- _____ . (۱۴۳۰ق) البيان في تفسير القرآن، قم: مؤسسه احیاء آثار الامام الخويی.
- _____ . (۱۳۸۵ ش) صراط النجاة في أجوبة الاستفتاءات، (مع تعليقات و ملحق لسماحه آيه الله العظمی الميرزا الشيخ جواد التبریزی)، قم: دار الصدیقه الشهیده.
- _____ . (۲۱ شعبان ۱۴۱۱) بيانيه دوم آيت الله العظمی الخويی در انتفاضه شعبانیه.
- _____ . (۱۳۹۳ ش) مباني تكملة المنهاج، تهران، انتشارات خرسندی،
- _____ . (۱۴۰۹ ه) معجم رجال الحديث، قم: دفتر آيه الله العظمي خوئی.
- _____ . (۲۰۰۵) موسوعه الامام الخويی؛ التنقيح في شرح المكاسب، قم: مؤسسه احیاء آثار الامام الخويی.
- _____ . (۱۳۶۸ ش- ۱۴۱۰ق) منهاج الصالحين، قم: مدينه العلم.
- خويی، سيد محمدتقی. (۱۳۶۰ ش) مباني في شرح العروة الوثقى، كتاب النكاح، قم: مؤسسه احیاء آثار الامام الخويی.
- خويی، سيد موسی. (۱۳۹۴/۵/۱۸) ناگفته‌هایی از زندگی آيت الله العظمی خويی، مهندس سيد موسی خويی، به نقل از سايت مباحثات.
- _____ . (۱۳۹۷/۵/۱۸) ناگفته‌هایی از زندگی آيت الله العظمی خويی، به نقل سايت

مباحثات.

- دلایل مخالفت آیت‌الله خویی با ولایت فقیهه، (۱۳۹۵/۵/۱۵) پرسمان دانشجوئی: اندیشه سیاسی، نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاهها، معاونت آموزشی و پژوهشی استادان دروس معارف اسلامی.
- الربانی، السید محمد علی. (۱۴۳۵) کتاب الاجتهاد والتقلید والاحتیاط، تقریر لایباحت السید علی الحسینی السیستانی، به نقل از سایت تقریرات.
- رخشاد، محمد حسین. (۱۳۸۶) در محضر آیت‌الله العظمی بهجت، چاپ ششم، قم: انتشارات مؤسسه فرهنگی سماء.
- سروش محلاتی، محمد. (۱۳۹۲/۱۲/۱۴) درس خارج فقه، «قلمرو اعتبار حکم حاکم، نگاهی به نظرات برخی از فقهای معاصر به ولایت فقیهه» قم: مدرسه آیت‌الله گلپایگانی.
- سیستانی، سید علی. (۱۴۲۵ ش) منهاج الصالحین، مشهد: پیام طوس.
- علیدوست، ابوالقاسم. (۱۳۹۶/۱۱/۱۲) روش شناسی فقهی مکتب قم و نجف، به نقل از: <http://mobahebat.ir>
- _____ . (خرداد ۱۳۸۶) مهرنامه، شماره ۱۲، به نقل از: <http://mobahebat.ir>.
- الغروی، المیرزا علی. (۱۳۸۵ ق) التنقیح فی شرح العروة الوثقی، التقلید ج ۱، مؤسسه احیای آثار الامام الخویی.
- الغریفی، محمد رضا، منهج الإمام الموسوی الخوئی فی القيادة والتفکیر، به نقل از سایت <http://www.alkhoei.net/ar>
- فریادگر توحید: نگاهی به زندگی عارف کامل حضرت آیت‌الله العظمی بهجت، (۱۳۸۳) قم: انتشارات انصاری.
- فضل‌الله، سید محمد حسین. (۱۹۹۸) کتاب الجهاد، تقریر اباحت به قلم سید علی فضل‌الله، بیروت: دارالملاک.
- فلسفی، میرزا علی. (۱۳۹۴/۷/۱۲)، به نقل از سایت فرهیختگان تمدن شیعی.
- کدیور، محسن. (۱۳۸۷) سیاست‌نامه خراسانی، تهران: نشر کویر.

- معرفت، محمد هادی. (۱۳۶۰ ش). کتاب ولایة الفقیه: ابعادها و حدودها، قم: انتشارات التمهید.
- _____ . (۱۳۷۹) مقاله «تبیین مفهومی ولایت مطلقه فقیه»، مجله حکومت اسلامی، دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری، سال پنجم، شماره یکم، صص ۱۴۵-۱۱۲.
- نجار، عبدالواحد محمد. (۱۴۱۲) مسائل و ردود طبقا لفتاوی المرجع الدینی السید أبوالقاسم الموسوی الخوئی، قم: دار الهادی للمطبوعات.
- النجفی، بشیر حسین. (۲۰۱۱) مرقاه الاصول، نجف اشرف: مؤسسه الانوار.
- _____ . (۲۰۱۴) منهاج الصالحین، نجف اشرف: مؤسسه الانوار.
- _____ . (۲۰۱۰) الدین القيم، نجف اشرف: مؤسسه الانوار.
- _____ . (۲۰۱۵) الی المجاهدين من قوى الامن العراقیه و الحشد الشعبی، نجف اشرف: مؤسسه الانوار.
- وحید خراسانی، حسین. (۱۳۸۳) منهاج الصالحین (العبادات)، قم: مدرسه امام باقر علیه السلام.
- وحید خراسانی، حسین. (بی تا) منهاج الصالحین (العبادات)، ص ۳۸۳، تعلیقه. ۷۳۰. به نقل از <http://wahidkhorasani.com>.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی